

بیع دین به کمتر

محمد رحمانی زروندی*

چکیده

در این مقاله ضمن تبیین جایگاه دین و تأثیر عمیق آن بر ابعاد مختلف زندگی و ضرورت کندوکاو در فروع فقهی مرتبط با آن و نیز مبحث فروش بدهی به کمتر به عنوان یکی از صدها مسأله فقهی پرداخته شده است.

از این رو پس از طرح پیشینه بحث و بررسی کلیدواژه‌ها، از قبیل مفهوم دین، ذمه و بیع، اقوال در مسأله نیز بیان شده است. در پایان نظریه مختار که عبارت است از جواز بیع دین به اقل مطلقاً، مگر در صورتی که موجب ربا باشد به تفصیل بررسی شده و ضمن استدلال بر آن و هفت اشکال که در واقع ادله اقوال دیگر می‌باشد، نقد شده است.

کلیدواژه‌ها:

دین، ذمه، بیع، ثمن و مثنی، بیع حال و مواجل، سلم و سلف.

*. عضو هیأت علمی مرکز جهانی علوم اسلامی.

مقدمه: جایگاه دین

دین و فروش آن موضوعی است قدیمی، که تاریخ آن از روزگاران حیات اجتماعی آغاز و تا عصر حاضر به گونه چشم‌گیری استمرار داشته است. تا آنجا که در جهان امروز اقتصاد بر پایه دیون استوار شده و بی‌شک این بدهی‌ها در سطوح مختلف تأثیر زیادی بر زندگی فردی و اجتماعی در ابعاد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و ... خواهد داشت. در سطح زندگی فردی کمتر فرد و خانواده‌ای است که جهت تأمین مایحتاج زندگی، از قبیل مسکن، اثاثیه منزل، وسیله نقلیه و همانند اینها گرفتار وام‌های بانکی شده باشد. در مورد کارخانه‌ها، شرکت‌ها، مجموعه‌های اقتصادی بخش خصوصی، وام‌های بانکی چهره‌ای بیشتر نشان می‌دهد و چه بسا شرکت‌هایی باشند که بیشتر از مایملک و موجودی خود بدهکار باشند.

در سطوح دولتها نیز این امر از تکامل بیشتری برخوردار است و تا آنجا پیش رفته که در سال ۱۹۹۲ میلادی تنها بهره‌های دیون دولت امریکا به مبلغ ۲۹۳ بلیون دلار رسیده است.^۱ در هر صورت گستردگی مسئله دیون و تأثیر آن بر زندگی فردی، اجتماعی و روابط حکومت‌ها انکارناپذیر است. و از سوی دیگر مقوله بدهی و وام از جمله مهمترین مسائل اقتصادی به شمار می‌آید و مباحث فراوانی را در پی دارد.

از این رو بر صاحب‌نظران در مباحث اسلامی، بویژه فقها فرض است تا با نگاهی نو و با توجه به آنچه در جهان امروز نسبت به دیون، موجود و ملموس است، مبحث دین را مورد کندوکاو و تحقیق قرار دهند.

این نوشته در همین راستا «فروش دین به کمتر» را که یکی از صدها مسئله فقهی دیون است، مورد تحقیق و بررسی قرار داده است.

پیشینه مسأله دیون

بی‌شک بررسی تاریخی مسأله در رسیدن به نتیجه واقعی، به خصوص نسبت به اقوال فقهای صدر اول نقش به‌سزایی دارد؛ زیرا از یک سو بیشتر دیدگاه‌های آنها برگرفته از فرمایشات ائمه اطهار^{علیهم‌السلام} می‌باشد. از سوی دیگر برخی از فقهای معاصر با کلمات فقهای صدر اول، معامله حدیث می‌کنند. بنابراین توجه به تاریخ مسأله، افزون بر اینکه تطور بحث را روشن می‌سازد، اجماعی بودن و یا نبودن آن را نیز نشان می‌دهد.

از این رو لازم است نگاهی هر چند اجمالی و پراکنده به اقوال فقها داشته باشیم؛ اقوالی که منشأ قول مستقلی است.

۱. شیخ طوسی در کتاب «خلاف» خود بیع دین را جایز دانسته و دیدگاه شافعی مبنی بر بطلان آن را نقل می‌کند. شیخ در این باره می‌گوید: «اگر برای شخصی، طلبی باشد و آن را بفروشد، بیع صحیح است و شافعی گفته: بیع باطل است؛ زیرا فروش طلب‌ها صحیح نیست».^۱

۲. ابن ادریس در کتاب «السرائر» میان بیع دین به مدیون و به شخص ثالث تفصیل داده و می‌نویسد: «همانا بیع دین به مدیون جایز و صحیح است و خلافتی در آن نیست... و نسبت به بیع دین به غیر مدیون ادله جواز به ادله مورد قبول همه تخصیص می‌خورد».^۲

پیش از ابن ادریس، شیخ طوسی در «نهایة» همین نظر را ارائه کرده است.^۳

۳. علامه حلی در «قواعد الأحکام» می‌فرماید: «بیع دین به مدیون و شخص ثالث صحیح است. بنابراین مدیون باید تمام دین را به مشتری بدهد هر چند ثمن، کمتر از بدهی باشد. این یک رأی در مسأله است».^۴

۴. شهید ثانی در شرح کلام شهید اول که صحت بیع دین را به مشهور نسبت داده می‌نویسد: «مشهور [فقها]، فروش دین را صحیح می‌دانند مطلقاً. یعنی، اعم از اینکه مشتری بدهکار باشد، و یا شخص ثالث».^۵

۵. شهید اول در کتاب «دروس» خود میان دین حال و مدت‌دار تفصیل داده و می‌نویسد: «اگر دین، مدت‌دار باشد، فروش آن مطلقاً جایز نیست یعنی، اعم از اینکه مشتری بدهکار باشد و یا شخص ثالث - و اگر دین، حال باشد، فروش آن به عین [یعنی عین جنس] - و یا طلب حال جایز، ولی به طلب مدت‌دار جایز نیست».^۶

بررسی کلید واژه‌ها

۱. دین

تعریف لغوی دین

دین، کلمه‌ای است مفرد، که جمع آن دیون است و به معنای قرض دادن می‌باشد. صاحب «الصحاح تاج اللغة» و «صحاح العربیه» می‌نویسد:

«دَتَّ الرجل، أقرضته. و دان فلان، استقرض و صار علیه دین».^۸

صاحب «لسان العرب» میان دین و قرض تفاوت قایل شده و دین را به معنای دادن مال که دارای مهلت است و قرض را به معنای دادن مال که مهلت ندارد، دانسته است. وی در مورد دین می‌نویسد: «الدین ماله أجل».

ایشان در مورد قرض نیز می‌نویسد: «و ما لا أجل له فهو قرض».^۹

صاحب لسان، دین را به معنای شیء غیر حاضر دانسته و می‌نویسد: «و کل شیء غیر حاضر دین».^{۱۰}

تعریف اصطلاحی دین

فقها عنوان ذمه را قوام تعریف دین دانسته و آن را محور تعریف دین می‌دانند. حضرت

امام (ره) در این مورد فرموده است: «علوم انسانی و مطالعات فقهی»

«الدین مال کلی ثابت فی ذمه شخص آخر بسبب من الأسباب؛

دین، مال کلی است که در ذمه شخصی برای دیگری به سببی از اسباب ثابت است».

ایشان اسباب دین را کلی و دارای دو قسم اختیاری و قهری دانسته و می‌نویسد:

سبب دین، یا قرض گرفتن است و یا امور اختیاری دیگری است؛ مثل اینکه مالی در عقد

سلم مبیع، یا در عقد نسیه ثمن و یا اجرت اجاره و یا مهریه در عقد نکاح و یا عوض در طلاق

خلع و همانند این امور باشد. و یا اینکه سبب دین امر قهری است؛ مانند ضمان مال در

مورد ضمانات و یا نفقه زن دائم و همانند آن.^{۱۱}

بسیاری از فقهای گذشته و معاصر شیعه همین تعریف را پذیرفته‌اند:

بسیاری از فقهای اهل سنت نیز همین تعریف را پذیرفته‌اند.

نویسندگان «موسوعه فقهیه» در تعریف دین چنین آورده‌اند:

«دین، هر گونه مالی است که بر ذمه تعلق گیرد؛ اعم از اینکه ناشی از معاوضه و یا اتلاف و یا قرض باشد».^{۱۲}

در مقابل، برخی از فقها میان دین و قرض تفاوت قائل شده و تعریف برخی از ارباب فرهنگ را پذیرفته‌اند. به عنوان مثال صاحب «حدائق» در این باره آورده است:

«دین از نگاه صاحبان فرهنگ در برابر قرض قرار دارد و به هر چیزی که مدت داشته باشد اطلاق می‌شود، ولی قرض به هر چیزی که مدت ندارد گفته می‌شود. از این رو دین، ویژه مالی است که مدت دارد».^{۱۳}

همین گونه که ملاحظه می‌کنید در این تعریف، قرض مصداقی از دین نیست، بلکه در مقابل آن است. علاوه بر اختلاف در تعریف، فقها از جهت‌های دیگری نیز اختلاف دارند؛ زیرا برخی آن را ویژه مال دانسته‌اند، که بسیاری از فقها، از جمله حضرت امام، در این زمره قرار دارند؛ زیرا ایشان در تعریف دین، عنوان مال را اخذ کرده و فرموده است:

«دین، مالی است کلی که در ذمه شخصی برای دیگری به سببی از اسباب ثابت است».^{۱۴}

در مقابل این تعریف، برخی از فقها عنوان را عام گرفته‌اند، که هم مال و هم حقوق هر دو را شامل شده است، که از آن جمله می‌توان به صاحب کتاب «الجامع للشرائع» اشاره کرد، که ایشان می‌نویسد:

«دین، آن چیزی است که در ذمه می‌باشد. به قرض یا بیع و یا اتلاف و یا جنایت و یا نکاح و یا خلع و یا نفقه زوجه. و به سبب جنایتی که عاقله متعهد است. و هر قرضی دین هست، ولی هر دینی قرض نیست».^{۱۵}

بعضی از فقهای اهل سنت نیز دین را اعم از مال و حق گرفته‌اند. به عنوان مثال در موسوعه کوفیه آمده است:

«دین شامل حقوق غیر مالی مانند نماز قضا نیز می‌شود».^{۱۶}

بنابراین، تعریف دین افزون بر اموال در ذمه، نسبت به حقوق؛ اعم از مالی و غیر مالی را نیز شامل می‌شود.

۲. مفهوم ذمه

از جمله مباحث کلیدی در بحث‌های فقهی؛ بویژه معاملات و مباحث حقوق، تحقیق

پیرامون عنوان ذمه است. این عنوان از جهت‌های گوناگونی، از جمله، مفهوم آثار و اینکه ذمه وجود خارجی دارد یا نه شایسته تحقیق و تفحص است؛ زیرا صاحب نظران غربی ذمه را با مفهومی که در نظر فقهای اسلام مطرح است، تصور نکرده‌اند. از این روی درباره ذمه اقوالی مطرح است که به بعضی از آنها در ذیل اشاره می‌شود، از جمله این که:

برخی از فقها بر این باورند که ذمه و عهده مترادف هم بوده و به یک معنا هستند. از جمله صاحب «مهدب الأحکام» می‌نویسد:

«الذمة و تسمى بالعهدۃ أيضاً فهي ليست من الأمور التكوينية الخارجية في الجواهر والأعراض الأصلية، بل هو أمر اعتباري عقلائي؛^{۱۷} ذمه که عهده نیز نامیده می‌شود، از امور تکوینی خارجی که از جواهر و یا عرض‌های اصیل باشد نیست، بلکه امر اعتباری عقلائی است.»

حضرت امام (ره) در همین ارتباط نوشته است:

«ذمه و عهده چیزی نیست جز مخزن امور اعتباری».^{۱۸}

برخی دیگر از فقها بر این باورند که میان ذمه و عهده تفاوت هست؛ زیرا ذمه ظرف و مخزن اعیان و اموال کلی است و عهده مخزن و انبار امور خارجی و تکالیف است. شاهد این مدعا این است که سارق تا هنگامی که اموال مسروقه را تلف نکرده، از نظر عرف ضمان اموال بر عهده اوست، ولی بعد از تلف شدن، گفته می‌شود: مثل و یا قیمت بر ذمه اوست. از جمله طرفداران این نظریه، محقق نائینی است.^{۱۹}

برخی از صاحب نظران اهل سنت، ذمه را وصفی دانسته‌اند که با اتصاف با آن، شخص، توان ایجاب، چه به نفع و یا به ضرر خویش را دارا است.^{۲۰}

برخی دیگر، ذمه را شخص دارای عهده و مسئولیت دانسته‌اند.^{۲۱}

۳. مفهوم بیع

از جمله مفاهیمی که در این بحث نقش مهم و اساسی دارد، مفهوم بیع است؛ زیرا در بحث ادله و تمسک به اطلاقات، مثل مفهوم «احل الله البيع»^{۲۲} و عمومات، مثل «أوفوا بالعقود»،^{۲۳} ناگزیر از تبیین مفهوم بیع هستیم تا روشن شود که آیا داد و ستد دین غیر موجود مصداق بیع هست یا نه. از این رو نگاهی به مفهوم بیع هر چند گذرا لازم است.

صاحب‌نظران، تعریف‌های گوناگونی از بیع ارائه داده‌اند که از آن جمله می‌توان به تعریف‌های ذیل اشاره کرد:

۱. شیخ از مصباح نقل می‌کند: بیع عبارت است از: «مبادله مال بمال»؛^{۲۴} یعنی بیع مبادله مالی به مال دیگر است.

۲. آیه الله حکیم می‌فرماید: «البيع تمليك عين بعوض»؛ بیع تملیک کردن مالی است در مقابل عوضی.

۳. محقق اصفهانی فرموده است: «جعل شیء بازاء شیء»؛ بیع قراردادن چیزی در مقابل چیزی دیگر است.

تعریف‌های دیگری نیز از بیع شده است که همه آنها شبیه همین تعاریف است. بنابراین هر کدام از این تعریف‌ها که صحیح باشد، داد و ستد دین به اقل مصداق آن خواهد بود در نتیجه عنوان و احکام بیع آن را فراگیر است.

اقوال فقها

از بررسی مجموع اقوال استفاده می‌شود که پیرامون مسأله دین نظریه‌های زیادی وجود دارد.

قول اول: فروش بدهی جایز نیست؛ اعم از این که خریدار شخص بدهکار باشد، یا شخص ثالث و نیز فرقی نمی‌کند بدهی حال باشد و یا مدت‌دار.

این قول را برخی از اهل سنت؛ مانند شافعی به نقل از شیخ طوسی پذیرفته‌اند.^{۲۵}

قول دوم: تفصیل میان دین حال و مؤجل. بیع دین به اقل، در حال صحیح و در دوم؛ یعنی مؤجل صحیح نیست. از جمله طرفداران این قول می‌توان به صاحب حدائق،^{۲۶} صاحب شرائع^{۲۷} و شهید در دروس^{۲۸} اشاره کرد.

قول سوم: تفصیل میان فروش دین به مدیون که صحیح است و به شخص ثالث که صحیح نیست.

از جمله فقهایی که این نظریه را پذیرفته‌اند می‌توان به ابن ادریس^{۲۹} از متأخرین و هم چنین حضرت امام^{۳۰} و مقام معظم رهبری^{۳۱} اشاره کرد.

قول چهارم: بیع دین به اقل صحیح است، ولی مدیون ملزم نیست بیشتر از آنچه را که مشتری به فروشنده (دائن) داده پرداخت کند. این قول را شیخ طوسی^{۳۲} و ابن براج^{۳۳} پذیرفته‌اند.

قول پنجم: بیع دین به اقل به ثمن نقد جایز است، ولی به ثمن نسیه جایز نیست. از جمله صاحبان این قول می‌توان به محقق ثانی (مرحوم کرکی) و مقدس اردبیلی^{۳۴} اشاره کرد. قول ششم: بیع دین به اقل مطلقاً صحیح است. بسیاری از فقهای معاصر قائل به این نظریه هستند که از آن جمله می‌توان به صاحب عروة،^{۳۵} آیه الله خوئی^{۳۶} و ... اشاره کرد. از لابلائی گفتار فقها اقوال دیگری نیز بدست می‌آید، و لکن چون از اهمیت زیادی برخوردار نیست از تعرض به آنها خودداری می‌شود.

تقریر محل نزاع

بر واضح است که تقریر محل نزاع و گفتگو از اهمیت زیادی برخوردار است؛ زیرا بسیاری از اختلافات در مباحث علمی ناشی از خلط و عدم تشخیص محل دعوا است. از این رو پیش از ورود به اصل بحث باید مورد نزاع تبیین شود و جهت تعیین و تبیین محل نزاع بیان صورت مسأله ضروری است؛ زیرا در مبحث بیع دین صور فراوانی مطرح است، که اهم آنها عبارتند از:

۱. بیع دین حال به دین حال؛
 ۲. بیع دین حال به دین مؤجل؛
 ۳. بیع دین مؤجل به دین مؤجل؛
 ۴. بیع دین مؤجل به دین حال؛
 ۵. بیع دین حال به عین؛
 ۶. بیع دین مؤجل به عین؛
 ۷. بیع دین حال به ثمن اقل؛
 ۸. بیع دین حال به ثمن مساوی؛
 ۹. بیع دین حال به ثمن اکثر؛
 ۱۰. بیع دین مؤجل به ثمن اکثر؛
 ۱۱. بیع دین مؤجل به ثمن مساوی؛
 ۱۲. بیع دین مؤجل به ثمن اقل.
- در هر یک از این صور، یا مشتری شخص مدیون است و یا شخص ثالث. در نتیجه صور مسأله بیست و چهار است. البته صور دیگری نیز متصور است که بیان آنها اهمیتی ندارد.^{۳۷} آنچه در این نوشته مورد بحث است صورت اخیر است؛ اعم از این که مشتری شخص ثالث باشد و یا خود مدیون بیان کرده است.

حق در مسأله

به نظر می‌رسد از میان اقوال مختلف، قول اخیر به واقع نزدیک باشد؛ یعنی داد و ستد دین به اقل مطلقاً (در مقابل قول اول)؛ اعم از این که دین حال باشد و یا مؤجل (در مقابل

قول دوم)؛ و اعم از این که مشتری شخص مدیون باشد و یا شخص ثالث (در مقابل قول سوم)؛ و مشتری مالک تمام دین باشد (در مقابل قول چهارم)؛ و اعم از اینکه ثمن نقد باشد و یا نسیه (در مقابل قول پنجم).

روشن اثبات مدعا

برای اثبات مدعا راه‌های مختلفی وجود دارد. از جمله اینکه ادله هر یک از این اقوال، و اشکال‌های هر یک از آنها به تفصیل بررسی شود. البته این روش به درازا می‌کشد و از حوصله این نوشته خارج است.

راه دیگری که زودتر ما را به نتیجه می‌رساند، این است که ادله نظریه مختار بررسی شود و تحت عنوان اشکال‌های وارده و یا اشکال‌هایی که ممکن است بر این قول وارد شود و نیز تمام ادله‌های اقوال دیگر که در واقع اشکالی است بر قول ششم مورد بررسی و نقد قرار گیرد.

ادله

اساسی‌ترین برهان بر قول مختار، اطلاق و عموم ادله‌ای است که بر صحت هر گونه بیع و عقدی دلالت دارد؛ مانند: «أوفوا بالعقود»^{۳۸}، «أحلَّ اللهُ البيع»^{۳۹} و «تجارة عن تراض»^{۴۰}. این آیات و برخی از روایات دیگر دلالت دارند بر صحت بیع دین به اقل مطلقاً.

تقریب دلالت در مباحث مقدماتی ثابت شد. داد و ستد دین در مورد بحث، مصداق عقد و بیع و تجارت است و صدق هر یک از این عناوین بر داد و ستد دین مطلقاً نیازی به استدلال ندارد. توضیح: ادله عامه، از جمله آیه اول بر جمیع مبانی مربوط به دلالت آن بر مدعا دلالت دارد؛ زیرا یا باید بگوییم: وفا واجب است، اگر دال بر حکم تکلیفی باشد. و یا عقد صحیح و فاقد است، اگر ارشاد به صحت باشد. و نیز در اینکه هر دو آیه دیگر دلالت بر صحت بیع و تجارت دارد جای هیچ گونه بحثی نیست پس از اثبات صغرا و کبرا، نتیجه می‌گیریم که داد و ستد دین به کمتر مطلقاً صحیح است؛ اعم از اینکه مشتری شخص ثالث باشد و یا خود مدیون. تنها قیدی که باید مورد توجه قرار گیرد این است که: مبیع، مکمل و موزون نباشد تا موجب ربا شود.

اشکال‌های وارد بر این بحث

همانگونه که پیش از این در نتیجه روش بحث گفته شد، در این بخش هر یک از ادله

اقوال دیگر را تحت عنوان اشکال بر قول ششم مورد ارزیابی قرار می‌دهیم.

اشکال اول: بیع دین به اقل موجب ربا است؛ پس ادله بطلان بیع ربوی آن را شامل می‌شود. توضیح: اگر طلبی که مبلغ صد تومان است، نقداً به نود تومان فروخته شود، داد و ستد، دو هم جنس است که یکی کمتر است و این مصداق ربا است. این اشکال در واقع دلیل قول اول؛ یعنی بطلان فروش دین به کمتر است مطلقاً. در صورت صحت اشکال؛ قول اول ثابت خواهد شد. جواب اشکال: ربا دو قسم است: الف. ربای معاملی؛ ب. ربای قرضی که هیچ یک از این دو مورد بحث لازم نمی‌آید.

توضیح: اما ربای معاملی لازم نمی‌آید؛ زیرا در این نوع از ربا، جنس یا باید مکیل باشد و یا موزون، و اوراق نقدی رایج در عصر حاضر؛ مانند اسکناس و دلار مثلی است، نه مکیل و موزون. اشکال: ممکن است گفته شود: اوراق نقدی، خودشان مالیت ذاتی ندارند. مثال: اشیاء خارجی که دارای خواص و منافع است، مالیت آنها طریق، و سند همان اشیاء ذاتی است که در اصطلاح علمی پشتوانه اوراق نقدی است؛ بنابراین معامله اسکناس به اسکناس و یا دیگر اوراق نقدی سر از ربا درمی‌آورد؛ زیرا در واقع معامله میان همان پشتوانه که مکیل و موزون است انجام پذیرفته است و چون در داد و ستد میان دو جنس مکیل و موزون اگر یکی کم باشد، ربوی است؛ پس بیع دین به کمتر، ربوی و باطل خواهد بود.

جواب: این استدلال - اشکال صغروی دارد؛ یعنی این مطلب که اوراق نقدی مالیت ذاتی ندارند، پس طریق محض، و سندی هستند برای نشان دادن مقدار مالیتی که پشتوانه این اوراق اند - درست نیست؛ زیرا غیر از اشیایی که مالیت ذاتی دارند و یا سند و طریق مالیت ذاتی‌اند، قسم سومی هم وجود دارد و آن اشیایی است که مالیت اعتباری دارند و اوراق نقدی مصداق این قسم است. بنابراین خود اوراق، مالیت اعتباری دارند و معامله بر مالیت داشتن آنها واقع شده است. شاهد این گفته این است که: اگر دولتی که مالیت این اوراق را اعتبار و امضا کرده، آن را اسقاط کند، هیچگونه مالیتی نخواهد داشت و اگر چنانچه اینها طریق و سند باشند، نباید با اسقاط دولت، ارزش معاملاتی آنها ساقط شود.

بلکه، اگر متعلق دین، جنس مکیل و موزون باشد و به کمتر از همان جنس فروخته شود

جای این اشکال هست.

حضرت امام در این باره می‌فرماید:

«تنزیل ورقه پیش شخص سوم به مبلغی کمتر، به اینکه آنچه را در ذمه بدهکار است (طلبکار) به شخص سوم بفروشد، اشکالی در آن نیست به شرط اینکه عوضین (ثمن و مثن) از جنس مکیل و موزون نباشد؛ مانند اسکناس ایرانی، دینار عراقی، دلار و دیگر اوراق نقدی؛ زیرا اینها مکیل و موزون نیستند».

ایشان در ارتباط با پاسخ از اشکال دوم که اوراق نقدی سند و طریق اشیاء مکیل و موزون هستند و خودشان مالیت ندارند می‌فرمایند:

«دولتها اعتبار اوراق نقدی را به عنوان ثمن (مال) قرار داده و اینگونه نیست که صرفاً سندی از طلا و نقره باشد، بلکه قابلیت این اوراق جهت تبدیل (ثمن)، سبب اعتبار آنها شده، بنابراین داد و ستد بر خود این اوراق واقع می‌شود.^{۴۱}

اما ربای قرضی لازم نمی‌آید؛ زیرا طلبکار که طلبش را می‌فروشد، در مقام قرض گرفتن از بدهکار نیست و برعکس، یعنی مشتری که پول را نقداً می‌پردازد، نیز در مقام قرض دادن به طلبکار نیست تا مصداق ربا باشد، بنابراین اشکال اول وارد نیست تا قول اول ثابت شود. اشکال دوم: از جمله شرایط صحّت بیع این است که مبیع مال باشد. و پر واضح است که طلب اگر مدت‌دار و مؤجّل باشد، بالفعل مال نیست؛ زیرا طلبکار حق مطالبه ندارد. نتیجه این صغرا و کبرا این است که: بیع دین به اقل بیع نیست؛ پس ادله عامه شامل این گونه داد و ستد نخواهد شد، پس در نتیجه باطل است. چون دلیل امضا ندارد.

این اشکال و اشکال سوم در صورت صحّت می‌تواند دلیل بر قول دوم باشد.

جواب: اولاً: این استدلال اشکال صغروی دارد؛ زیرا در دین مدت‌دار، بر ذمه بدهکار مال ثابت است، هر چند طلبکار قبل از رسیدن زمان، حق مطالبه ندارد، پس نداشتن حق مطالبه دلیلی است اعم از نبودن مال.

و آنچه شرط صحّت بیع است، عبارت است از اینکه بایع به هنگام حق مطالبه مشتری بتواند بیع را تحویل دهد و در مورد بحث، این شرط حاصل است.

ثانیاً: بر فرض تنزّل، این اشکال در صورتی وارد است که مشتری شخص ثالث باشد، ولی اگر مشتری خود بدهکار باشد، جایی برای این اشکال نخواهد بود.

اشکال سوم: ممکن است گفته شود: اجماع قطعی داریم بر اینکه چیزی که به شکل سلم و سلف فروخته شده، صحیح نیست دوباره فروخته شود. و در مورد بحث، دین مؤجل همانند مبیعی است که به گونه سلف فروخته شده است، پس مشمول اجماع است.

جواب: اولاً: بر این استدلال اشکال صغروی وارد است؛ زیرا اصل تحقق اجماع مشکوک است؛ ثانیاً: اگر نگوییم قطعاً، مدرکی هست، دست کم احتمال مدرکی بودن می‌رود؛ ثالثاً: این اجماع در خصوص بیع سلم است و تعدی از آن به فروش دین جایز نیست، چون اجماع، دلیل لیبی است و به قدر متیقن آن بسنده می‌شود.

پس اشکال دوم و سوم وارد نیست تا نتیجه‌اش اثبات قول دوم باشد.

جواب: دلیلی بر انحصار بیع‌های صحیح بر دو قسم نداریم؛ زیرا عموم: «أوفوا بالعقود» و اطلاق «احل الله البيع» و «تجارة عن تراض» نسبت به هر گونه عقد، بیع و تجارتی که صدق عرفی داشته باشد فراگیر است، مگر دلیل خاصی، این عموم و اطلاق را تخصیص و تقید کند. مثال: ادله حرمت بیع ربوی. بنابراین هر چند بیع دین به شخص ثالث به کمتر در دو قسم مذکور در کلام ابن ادریس نباشد، ولی مشمول ادله عامه خواهد بود، چون از نظر عرفی عنوان عقد، بیع و تجارت صادق است؛ پس مشمول ادله عامه خواهد بود.

اشکال چهارم: حقیقت بیع دین به اقل قرض است؛ بنابراین به شخص ثالث صحیح نیست، چون ربا لازم می‌آید.

توضیح: مشتری دین در واقع نود تومان به بایع قرض می‌دهد تا پس از مدتی صد تومان طلب بایع را به عنوان مثنم بگیرد و این قرض، ربوی است، هر چند تحت عنوان بیع و مثنم و مثنم باشد.

جواب: ما در معاملات، دائرمدار آن چیزی هستیم که در انشاء مطرح می‌شود و در مورد بحث، آنچه انشاء می‌شود در حقیقت با الفاظ «بعث» و «اشتریت» تملیک دین است به عنوان بیع و چون فرض این است که پول و اسکناس که متعلق دین است، مکیل و موزون نیستند، بلکه معدوداند، لذا ربای معاوضی لازم نمی‌آید و ربای قرضی هم راه ندارد. چون قرض نیست هر چند نتیجه‌اش ربای قرضی باشد بنابراین فقها، از جمله حضرت امام^{۴۲} گفته‌اند: قرض به شرط اجاره، ربوی و باطل است، ولی اجاره به شرط قرض صحیح است

با اینکه دومی نتیجه‌اش همان قرض به شرط اجاره است و دلیل آنها روایاتی است که دلالت دارد «انما یحلل الکلام و یحرم الکلام».

اشکال پنجم: بیع دین به شخص ثالث داخل در بیع‌هایی که از نظر شارع مقدس صحیح است نیست. بنابراین عموماً و اطلاقات، چنین بیعی را شامل نمی‌شود، در نتیجه دلیلی بر صحّت آن نداریم. این اشکال و اشکال چهارم اگر وارد باشد، نتیجه‌اش اثبات قول سوم است.

ابن ادریس در مقام استدلال بر بطلان بیع دین به شخص ثالث می‌نویسد:

«اختلافی در بطلان بیع دین به شخص ثالث نیست؛ زیرا داد و ستدها دو قسم است: الف. بیع

اعیان؛ ب. بیع آنچه در ذمه است.

قسم اول نیز دو قسم است: ۱. بیع عینی که دیده شده؛ ۲. بیع عینی که دیده نشده و مبیع

توصیف شود....

بنابراین بیع دین، مصداق هیچ یک از این اقسام نیست. اما قسم اول روشن است؛ زیرا دین، عین نیست و اما قسم دوم - که بیع سلم نامیده می‌شود و بایع ضامن مبیع است - شرط صحّت آن عبارت است از توصیف مبیع بنحوی که از زیاده و یا نقیصه محفوظ بماند و نیز شرط صحّت آن، قبض ثمن است قبل از جدا شدن بایع و مشتری. و بیع دین مصداق این هم نیست...؛ زیرا در مورد بیع دین به شخص ثالث، مبیع قابل توصیف نیست؛ زیرا عین دین در ملک داین متغیر نیست و اصلاً علم به وجود آن ندارد. از این رو مصداق نهی از بیع غرر است که دلالت بر فساد دارد»^{۴۳}.

اشکال ششم: بعضی از روایات دلالت دارد بر این که هر چند داد و ستد دین به کمتر صحیح است، ولی بر مدیون واجب نیست بیشتر از مبلغی را که مشتری به بایع (طلبکار) پرداخت کرده است، پردازد. از جمله:

محمد بن یحیی و غیره، عن محمد بن احمد، عن محمد بن عیسی، عن محمد بن الفضیل، قال: قلت للرضا ع: رجل اشتری دیناً علی رجل، ثم ذهب إلى صاحب الدین فقال له: ادفع إلیّ مال فلان علیک فقد اشتریته منه. قال: ع: «یدفع إلیه قیمة ما دفع إلی صاحب الدین و بریء الذی علیه المال من جمیع ما بقی علیه»^{۴۴}.

محمد بن فضیل می‌گوید: به محضر امام رضا ع عرض کردم: مردی طلب شخصی را خریداری کرد، سپس از مدیون خواست طلب آن شخص (بایع) را پردازد. امام ع فرمود: مدیون

همان مبلغی را که مشتری به طلب کار (بایع) داده است می‌دهد و ذمه‌اش از مابقی بری می‌شود. محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد، عن الحسن بن علی، عن محمد بن الفضیل، عن ابي حمزة، قال: سألت ابا جعفر ع عن رجل كان له على رجل دين، فجاءه رجل فاشتره منه بعوض، ثم انطلق إلى الذي عليه الدين، فقال له: اعطني مال فلان عليك فأنتى قد اشترته منه. كيف يكون القضاء في ذلك فقال ابو جعفر ع: يرد الرجل الذي عليه الدين ماله الذي اشترى به من الرجل الذي له الدين»^{۴۵}.

ابن حمزه می‌گوید: از امام صادق ع پرسیدم از مردی که نسبت به مردی طلبی داشت و مرد دیگری (شخص سوم) آن طلب را در برابر جنسی خریداری کرد، سپس پیش بدهکار رفته و از او خواست که طلب طلب کار را که خریده است به او بدهد. حکم این مسأله چگونه است. حضرت فرمود: بدهکار همان مبلغی را که مشتری به طلب کار به عنوان ثمن داده باید پردازد. نتیجه: این اشکال اگر وارد باشد، اثبات قول چهارم است.

جواب: در ارتباط با این دو روایت از جهات گوناگونی باید بحث شود:
الف. بحث سندی: بعضی از فقها نسبت به سند این دو حدیث اشکال کرده‌اند، از جمله علامه در «تذكرة الفقهاء» فرموده است:

«روایت ابي حمزه افزون بر ضعف سند در دلالت نیز صریح نیست»^{۴۶}.

صاحب جواهر در مقام ردّ این دو روایت بر این باور است که: مشهور فقها به آن عمل نکرده‌اند. وی می‌فرماید: «این دو روایت ضعف سند دارد و جابر ضعف سند هم ندارند، بلکه فقها بر خلاف این دو روایت عمل کرده‌اند»^{۴۷}.

محقق ثانی، در مقام ردّ شیخ طوسی که به این دو روایت عمل کرده می‌فرماید: «مستند و دلیل شیخ، روایت ضعیفی است که بیشتر فقها برخلاف آن عمل کرده‌اند»^{۴۸}.
شیخ طوسی محمد بن فضیل را که در سند هر دو روایت واقع شده گاهی تضعیف^{۴۹} و گاهی سکوت کرده است.

و محقق اردبیلی^{۵۰} افزون بر ضعف سند، بر این باور است که هر دو روایت اضطراب دارد.^{۵۱}

نقد و بررسی اشکال سندی

از جمع‌بندی اشکال‌ها این نتیجه حاصل می‌شود که مهمترین آنها عبارت است از:

الف. اضطرابِ متن؛ ب. ضعف رجال سند.

اما وجه اضطراب متن این است که: محمد بن فضیل در روایت اول خودش از امام رضا^ع گزارش کرده و در روایت دوم به واسطهٔ اَبی حمزه. و این دوگانگی در نقل سبب اضطراب در متن خواهد بود.

پاسخ این اشکال این است که: با توجه به اینکه منقول^{۵۱} عنه در دو روایت دو امام است، چه اشکالی دارد که محمد بن فضیل یک بار بدون واسطه حدیث را شنیده باشد و یک بار با واسطه، و از این گونه روایات زیاد داریم و هیچ گونه اضطرابی را هم سبب نمی‌شود؛ زیرا آنچه ممکن است اضطراب را در پی داشته باشد این است که یک شخص از یک امام گاهی بدون واسطه و گاهی با واسطه گزارش کند که البته ممکن است گفته شود این هم سبب اضطراب متن نمی‌شود.

اما اشکال در رجال سند: تنها کسی که در روایت جای خدشه است، محمد بن فضیل است که مشترک است میان محمد بن فضیل ازدی کوفی که توثیق دارد و محمد بن فضیل صیرفی که تضعیف دارد، که در هر صورت این شخص یا مشترک است میان دو نفر که یکی ثقه و دیگری غیر ثقه است و یا یک نفر است و غیر ثقه است.

توضیح: محمد بن فضیل سه امام معصوم را درک کرده است. از این رو شیخ طوسی شرح حال او را ضمن اصحاب سه امام با عبارت مختلف بیان کرده است:

۱. شیخ محمد بن فضیل را در ضمن اصحاب امام صادق^ع به عنوان محمد بن الفضیل بن کثیر الأزدی الکوفی الصیرفی نام برده و از مدح و یا ذم وی خودداری کرده است.^{۵۲}

۲. در ضمن اصحاب امام کاظم^ع با عنوان محمد بن الفضیل الکوفی الأزدی نام برده و فرموده است: ضعیف.^{۵۳}

۳. در ضمن، اصحاب امام رضا^ع با عنوان محمد بن الفضیل الأزدی الصیرفی نام برده و فرموده است: یرمی بالغلو؛ یعنی رمی به غلو شده است.^{۵۴}

بنابراین اگر محمد بن فضیل یک نفر باشد تضعیف شده است و اگر دو یا سه نفر باشد، مشترک بوده باز هم موجب ضعف سند روایت خواهد بود.

از این شبهه ممکن است جوابهای دیگری نیز داده شود که عبارتند از:

- اولاً: شیخ از تضعیف برگشته است؛ زیرا آخرین توصیفی که از وی ضمن اصحاب امام رضا^ع کرده، عبارت است از: «یرمی بالغلو»، لذا از این عبارت این گونه فهمیده می‌شود که:
۱. وجه تضعیف در ضمن اصحاب امام کاظم^ع غلو بوده و غلو نسبت به مقامات ائمه(ع) بر فرض ثبوت، امری است اعتقادی و منافاتی با وثاقت در مقام اخبار ندارد.
 ۲. از این عبارت استفاده می‌شود که خود شیخ نیز نسبت غلو را قبول ندارد؛ زیرا فعل را مجهول آورده و دست کم دلالت دارد بر تردید و توقف.
 ۳. معلوم می‌شود که شیخ از تضعیف قبلی برگشته است.
 ۴. شیخ در کتاب خود النهایة براساس این دو خبر فتوا داده و فرموده است: «اگر طلب کار طلبش را به کمتر به شخص سوم بفروشد، بدهکار واجب نیست بیشتر از آنچه را مشتری به طلب کار پرداخته است پردازد»^{۵۵}.
- ثانیاً: در مقابل این تضعیف، اموری است که موجب وهن، و تضعیف می‌شود؛ از جمله:
۱. اعتبار کتاب: بعضی از اصحاب رجال از جمله نجاشی می‌گویند: «محمد بن فضیل کتابی دارد که این نسخه از کتاب را جماعتی روایت کرده‌اند»^{۵۶}. پرواضح است، این تعبیر که کتاب او را جماعتی روایت کرده‌اند، اگر نگوییم شهادت است بر توثیق شخص صاحب کتاب، دست کم شهادت است بر اعتبار کتاب.
 ۲. توثیق: بعضی از صاحب نظران درباره محمد بن فضیل عباراتی را به کار برده‌اند که دلالت بر توثیق وی دارد. از جمله شیخ مفید می‌گوید:
- «محمد بن فضیل از فقها و رؤسای اعلام است که مردم [احکام] حلال و حرام و نیز فتوا را از آنها می‌گیرند و بر آنها طعن وارد نمی‌شود و راهی برای مذمت هیچ یک از آنها نیست»^{۵۷}.
۳. احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی و صفوان بن یحیی از محمد بن فضیل روایت زیادی گزارش کرده‌اند و این افراد از مشایخی هستند که از افراد ضعیف نقل حدیث نمی‌کنند.^{۵۸}
 ۴. بسیاری از بزرگان، از جمله بعضی از اصحاب اجماع؛ مانند حسن محبوب و حسن بن علی بن فضال از محمد بن فضیل احادیث زیادی^{۵۹} را گزارش کرده‌اند.
 ۵. ثقة الاسلام کلینی در مقدمه «کافی»^{۶۰} که ملزم است، احادیث ضعیف را گزارش نکند و نیز محدث بزرگوار شیخ صدوق^{۶۱} در «کتاب من لا یحضره الفقیه» ملزم است، آنچه

میان او و خدا حجّت است و فتوا می‌دهد را گزارش کند. با این وصف این دو بزرگوار، احادیث زیادی را از محمد بن فضیل در این دو کتاب آورده‌اند که این خود دلیل است بر این که این شخص ضعیف نیست.

۶. بعضی از اصحاب رجال بر این باورند که: محمد بن فضیل که در این دو روایت واقع شده، محمد بن القاسم بن الفضیل است و این شخص ثقة است.^{۶۲} نجاشی می‌نویسد:

«محمد بن القاسم بن فضیل بن یسار النهدی ثقة است.»

از جمله این افراد می‌توان به مرحوم مجلسی، محقق اردبیلی و محقق تفرشی^{۶۳} اشاره کرد. این امور اگر چه هر یک به تنهایی ممکن است مورد اشکال باشد، خصوصاً وجه چهارم، پنجم و ششم، ولی روی هم رفته دور نیست بگوییم تضعیف شیخ موهون می‌شود و در نتیجه اشکال سندی وارد نخواهد بود.

بحث ادله

آنچه در این مقام از اهمیت خاصی برخوردار است، بحث از دلالت این دو روایت می‌باشد، که آیا این دو روایت دلالت دارد بر این که مدیون موظف نیست بیشتر از مبلغی را که مشتری به بایع دین داده به مشتری بدهد تا در نتیجه قول چهارم ثابت شود یا نه؟ به نظر می‌رسد بر دلالت این دو روایت نیز اشکال‌هایی وارد است که در این بخش به برخی از این اشکالات اشاره نموده و مورد نقد و بررسی قرار خواهیم داد.

۱. ممکن است گفته شود: این دو خبر مورد اعراض^{۶۴} اصحاب واقع شده و اعراض موجب وهن روایت است و نمی‌توان بر اساس آنها فتوا داد.

جواب: اولاً: در اینکه اعراض موهن روایت است، معانی و دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد؛ از جمله مبانی این است که نه اعراض موهن است و نه عمل مشهور جابر ضعف سند است. از جمله قائلین به این نظریه می‌توان آیه الله خوئی اشاره کرد.

ثانیاً: بر فرض اینکه اعراض را موهن بدانیم، این موضوع زمانی درست است که مستند اعراض معلوم نباشد، ولی در مورد بحث، علت اعراض مشهور معلوم است؛ زیرا اعراض یا مستند است به وقوع محمد بن فضیل در سند و یا به خاطر بعضی از اشکال‌های دلالتی که پس از

این بررسی خواهد شد. بنابراین اعراض اصحاب موهن نخواهد بود. دست کم اگر مستند اعراض معلوم نباشد احتمال این امر می‌رود.

۲. روایت دوم دلالتی بر اینکه مدیون موظف نیست بیشتر از پولی که مشتری پرداخت کرده است را بدهد ندارد؛ زیرا در آن اشاره‌ای به اینکه ثمن کمتر از مثن (دین) است نشده است. و روایات ناظر است به معاملات متعارف که ثمن و مثن مساوی همدیگرند.

جواب: اولاً: در روایت اول فرض شده که ثمن کمتر از مثن است و برای اثبات اشکال همین فرض کافی است.

ثانیاً: هر چند در معاملات متعارف ثمن و مثن برابر است، ولی در جایی که مثن دین است، متعارف برخلاف است و همیشه ثمن کمتر از مثن است؛ زیرا اگر نگوییم این گونه معامله شخصی است دست کم دور از اغراض عقلایی است.

۳. ابن ادریس پس از طرح بعضی از اشکال‌ها می‌گوید:

«راوی این دو جز یک نفر است و خبر واحد از نظر ما حجت نیست»^{۶۵}.

جواب این اشکال مبنایی است و در اصول ثابت شده است، که مشهور فقهاء و اصولیین خبر واحد موجب اطمینان را حجت می‌دانند.

۴. ممکن است گفته شود: مدلول این دو روایت مخالف قواعد مسلم فقه است. مثلاً در فقه مسلم است که در مقابل ثمن که ملک بایع می‌شود، تمام مثن نیز باید داخل در ملک مشتری شود، در حالی که مدلول این دو روایت این است که مشتری ملک بخشی از مثن (دین) است. صاحب جواهر پس از اشکال بر این که این دو روایت از نظر سند ضعیف و شهرت برخلاف آنها است می‌فرماید:

«این دو روایت مخالف اصول مذهب و قواعد مذهب است»^{۶۶}.

جواب: ممکن است در پاسخ این اشکال گفته شود: در عقد بیع هر چند جابه‌جایی تمام ثمن و مثن امری است مسلم، ولی ممکن است شارع مقدس با این روایات قلمرو این قواعد را محدود کند؛ یعنی با این که تمام مثن داخل در ملک مشتری نشده با این وصف شارع این بیع را امضا کند و اگر مدیون همان مبلغی را که به بایع پرداخت کرده است بدهد، ذمه‌اش تعبداً نسبت به مابقی بری شده است.

۵. این دو روایت معارض است با روایاتی که دلالت دارد بر جایز بودن فروش مبیع پیش از قبض، مگر این که جنس، مکیل و یا موزون باشد که در این صورت مکروه است. شیخ حر عاملی در کتاب «وسایل الشیعه» بابتی را تحت عنوان (باب جواز بیع المبیع قبل قبضه علی کراهیه ان کان ممّا یکال أو یوزن ألا أن یوکیه و جواز الحواله به) منعقد کرده و در آن ۲۴ روایت را گزارش کرده است. از جمله صحیحۀ منصور بن حازم عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «إذا اشتریت متاعاً فیه کیل او وزن فلا تبعه حتّی تقبضه إلا أن توکیه. فإن لم یکن فیه کیل و لا وزن فَبِعْهُ»^{۶۷}.

این روایت از نظر سند صحیحه است و ذیل آن دلالت دارد بر اینکه اگر متاع (مبیع) مکیل و موزون نباشد، جایز است فروخته شود، بدون این که قبض شود.

بی‌شک متاع، مطلق است و دین را نیز شامل می‌شود. بنابراین طبق این روایت فروش دین در صورتی که از جنس مکیل و موزن نباشد، بلکه طلب یا از اوراق نقدی باشد و یا جنس معدود باشد صحیح است و در نتیجه باید تمام مبیع (دین) به مشتری داده شود. و براساس دلالت آن دو روایت لازم نیست مدیون تمام مبیع را به بایع بدهد. بنابراین میان این دو دسته از روایات تعارض است.

و مقتضای قاعده پس از عدم امکان جمع عرفی اعمال مترجمان باب تعارض است و در مورد بحث ترجیح با روایت صحیحه است؛ زیرا اولاً: موافق با عمومات و اطلاق کتاب است و ثانیاً: موافق با شهرت فتوایی اصحاب است.

و بر فرض تنزل و عدم ترجیح بعد از تساقط، مرجع عمومات و اطلاقات فوقانی است و آنها عبارتند از: عموم «اوفوا بالعقود» و اطلاق «احلّ الله البیع» که دلالت دارند بر صحّت. بنابراین بر فرض تمام بودن سند این دو روایت و پاسخ از اشکال‌های وارده بر دلالت آنها، با این وصف بیع دین به اقل صحیح است؛ زیرا این روایات مبتلا به معارض است.

نتیجه این که: صرف نظر از اشکال سندی با بیاناتی که در جهت موهون بودن تضعیف شیخ مطرح شد و با صرف نظر از چهار اشکال دلالتی، با توجه به جواب‌هایی که داده شد، اشکال پنجم بر دلالت این دو روایت وارد است و در نتیجه نمی‌توانیم براساس این دو روایت قول چهارم را ثابت کنیم و از مدعا که قول ششم است صرف نظر کنیم.

اشکال هفتم: بیع دین به کمتر در صورتی که ثمن همانند مثن نقد نباشد، باطل است، چون بیع دین به دین است و روایات از این گونه بیع نهی کرده است. اگر این اشکال وارد باشد نتیجه‌اش قول پنجم است. از جمله این روایات، روایت طلحة بن زید است که می‌گوید:

قال رسول الله ﷺ: «لا بیع الدین بالدین»^{۶۸}؛ طلب در مقابل طلب فروخته نمی‌شود.

دلالت روایت بر مدعا روشن است، چون رسول الله ﷺ از فروش دین به دین نهی کرده است. و نهی در عبادات نیز موجب فساد است، در نتیجه بیع دین به گونه نسیه باطل است. سند روایت مورد بحث است؛ زیرا طلحة بن زید را بعضی تضعیف کرده‌اند.^{۶۹} شیخ درباره وی گفته است: «له کتاب و هو عامی المذهب إلا أن کتابه معتمد»؛ طلحة بن زید کتابی دارد و سنی است، ولی کتابش مورد اعتماد است.

بنابراین اگر از این تعبیر توثیق استفاده شود، تعارض می‌شود میان توثیق شیخ و تضعیف دیگران. بعد از تساقط نتیجه این است که: این روایت نمی‌تواند مستند فتوا باشد، مگر این که بگوییم عمل مشهور جابر ضعف سند است بر فرض صرف نظر از اشکال سندی، اشکال دلالتی نیز بر این روایت وارد است؛ زیرا براساس مدلول این روایت تنها در جایی که ثمن قبل از بیع دین باشد معامله باطل است و اما اگر دین به ثمن نسیه فروخته شود، مشمول روایت نیست؛ زیرا قبل از تحقق معامله دینی ثابت نیست و بعد از معامله هر چند ثمن نسیه و دین است، ولی مصداق بیع دین به دین نیست؛ چون این دین بعد از عقد ثابت شد نه قبل از عقد. آنچه گذشت روشن شد که قول ششم است؛ یعنی صحت بیع دین به کمتر مطلقاً جز در موردی که ربا لازم بیاید. و ثابت شد که هیچ یک از اشکال‌هایی که می‌توانست این قول را خدشه‌دار نموده و اقوال دیگر را ثابت کند وارد نیست.

پی‌نوشت‌ها:

۱. محمدعلی القرنی بن عید، بیع الدین و سندات القرض و بدائنها الشرعیة فی مجال العام و الخاص منظمة المؤتمر الاسلامی، مجمع الفقه الاسلامی، الدورة الحادية عشرة، ص ۴.
۲. الخلاف، ج ۳، ص ۱۲۵، مسألة ۲۰۹. «إذا كان ماله ديناً فباعه ماله، صح البيع. وقال الشافعي: باطل لأن بیع الديون لا یصح».

٣. السرائر، ج ٢، ص ٣٩. «و قد قلنا أن بيع الدين على من هو عليه جائز صحيح، لا خلاف فيه. فقد عملنا بالإجماع... و خصصنا ما عدا بيع من عليه الدين بالأدلة المجمع عليها».
٤. النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى، «و من باع الدين بأقل مما له على المدين لم يلزم المدين أكثر مما وزن المشتري من المال».
٥. قواعد الأحكام در ضمن جامع المقاصد مرحوم كركي، ج ٥، ص ١٨. «و يصح بيع الدين على من هو عليه و على غيره فيجب على المدين دفع الجميع الى المشتري و إن كان اقل، على رأى».
٦. الروضة البهية في شرح المعية الدمشقية، ج ٤، ص ٢٣، با تصحيح و تطبيق سيد محمد كلانتر.
٧. الدروس الشرعية في فقه الإمامية، ج ٣، ص ٣١٣. «ولو كان الدين مؤجلاً لم يجز بيعه مطلقاً... ولو كان حالاً جاز بيعه بالعين و الدين الحال، لا بالمؤجل أيضاً».
٨. اسماعيل بن حماد الجوهري، الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربية، ج ٥، ص ٢١١٧، دار العلم للملايين.
٩. مجد الدين، محمد بن يعقوب الفيروز آبادي، القاموس المحيط، ج ٤، ص ٣٢٠، دار احياء التراث العربي.
١٠. ابن منظور، لسان العرب، ج ٤، ص ٤٥٩، دار احياء التراث العربي.
١١. امام خميني، تحرير الوسيله، ج ١، ص ٥٦٣، مؤسسة النشر الاسلامي.
١٢. الموسوعة الفقهية الكوفية، ج ٢١، ص ١٠٢.
١٣. شيخ يوسف بحراني، الحلائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، ج ٢٠، ص ٤٩، مؤسسه النشر الاسلامي.
١٤. تحرير الوسيله، كتاب الدين و القرض، ص ٥٩٥.
١٥. يحيى بن سعيد حلّي، الجامعه للشرائع، ص ٢٨٢.
١٦. الموسوعة الفقهية الكوفية، ج ٢١، ص ١٠٢.
١٧. سيد عبدالاعلى موسوى سبزواري، مهذب الأحكام في بيان الحلال و الحرام، ج ٢١، ص ٥، مؤسسة المنار.
١٨. امام خميني، كتاب البيع، ج ١، ص ٣٥.
١٩. محقق نائيني، كتاب المكاسب و البيع، ج ١، ص ٣٥٢.
٢٠. الموسوعة الفقهية الكوفية، ج ٢١، ص ٢٧٤.
٢١. همان.
٢٢. سورة بقره، آية ٢٧٤.
٢٣. سورة مائده، آية ١.

۲۴. محصل المطالب فی تعلیقات المكاسب، ج ۱، ص ۱۳، انتشارات انوار الهدی.
۲۵. شیخ طوسی، الخلاف، ج ۳، ص ۱۲۵.
۲۶. شیخ یوسف بحرانی، الحدائق الناظرة، ج ۲۰، ص ۲۰۲.
۲۷. محقق حلی، شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۵۵.
۲۸. شهید اول محمد بن مکی العاملی، الدروس الشرعیة، ج ۳، ص ۳۱۳.
۲۹. ابن ادریس، السرائر، ج ۲، ص ۴۰.
۳۰. استفتانات، ج ۲، ص ۱۷۵.
۳۱. اجوبة الاستفتانات، ص ۷۷۷، سؤال ۱۹۵۰.
۳۲. شیخ طوسی، نهاية الأحكام، باب بیع الديون و الأرزاق.
۳۳. المهذب للقاضي ابن براج.
۳۴. محقق اردبیلی، مجمع الفائدة و البرهان، ج ۲، ص ۹۷.
۳۵. آیه الله سید کاظم یزدی، استفتانات.
۳۶. آیه الله خوئی، منهاج الصالحین، ج ۲، ص ۱۷۳.
۳۷. در دین رابطه سؤال و جواب آیه الله سید کاظم یزدی، ص ۱۸۰ که بیش از ۲۵ صور را بیان کرده است.
۳۸. سورة بقره، آیه ۲۷۴.
۳۹. سورة مائده، آیه ۱.
۴۰. سورة نساء، آیه ۲۹.
۴۱. تحریر الوسیله، ج ۲، مسائل مستحدثه.
۴۲. توضیح المسائل، مسأله ۱۸۳۷.
۴۳. ابن ادریس، السرائر، ج ۲، ص ۳۹. آنچه ذکر شد خلاصه ای از فرمایشات ابن ادریس بود.
۴۴. وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۴۸، کتاب التجارة، باب ۱۵ از ابواب الدین و القرض، ح ۳.
۴۵. همان، ح ۲.
۴۶. علامه حلی، تذكرة الفقها، ج ۲، ص ۳.
۴۷. نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۵، ص ۶۰.
۴۸. محقق ثانی (مرحوم کرکی)، جامع المقاصد، ج ۵، ص ۱۸.

۴۹. شیخ طوسی، رجال شیخ، ص ۳۶۰.
۵۰. محقق اردبیلی، مجمع الفائدة و البرهان، ج ۲، ص ۹۷.
۵۱. همان، ص ۲۹۷.
۵۲. رجال شیخ طوسی، ص ۲۹۷.
۵۳. همان، ص ۳۶۰.
۵۴. همان، ص ۳۸۹.
۵۵. شیخ طوسی، النهایه، ص ۳۱۱.
۵۶. نجاشی، رجال نجاشی، ص ۳۶۷.
۵۷. شیخ مفید، مصنفات شیخ مفید، ج ۹، ص ۲۵.
۵۸. شیخ طوسی، عدّة الاصول، ج ۱، ص ۳۸۶.
۵۹. آیه الله خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۱۴۰.
۶۰. مقدمه کتاب کافی.
۶۱. مقدمه کتاب من لا یحضره الفقیه.
۶۲. شوشتری، قاموس الرجال، ج ۹، ص ۵۲۵.
۶۳. همان، ص ۵۲۵.
۶۴. صاحب جواهر بعد از بیان اینکه دوروایت ضعف سند دارد و جابری هم در کار نیست می فرماید:
«بل شهرة الاصحاب بقسمیها علی خلافهما» جواهر الکلام، ج ۲۵، ص ۶۰.
۶۵. ابن ادریس حلی، السرائر، ج ۲، ص ۴۳.
۶۶. جواهر الکلام، ج ۲۵، ص ۶۰.
۶۷. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۹۰، باب ۱۶ از ابواب احکام العقود، ح ۱۲.
۶۸. وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۹۹، باب ۱۵ از ابواب الدین و القرض، ح ۱.
۶۹. محقق شوشتری از بعضی اصحاب رجال اهل سنت مثل ذهبی و ابن حجر تضعیف طلحه را
گزارش کرده است. قاموس الرجال، ج ۵، ص ۵۶۸.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی